



تصوف و روشنفکری دینی؛ از ناسازواری تا همگرایی

هم‌آوایی و هم‌روی برخی روشنفکران و صوفیان قابل درک است و این پیوند، بی‌گمان فرزندان را به بار آورده که نمونه آن را در بین دانشگاهیان و حوزویان به روشنی می‌توان دید.

هم‌آوایی و هم‌روی برخی روشنفکران و صوفیان قابل درک است و این پیوند، بی‌گمان فرزندان را به بار آورده که نمونه آن را در بین دانشگاهیان و حوزویان به روشنی می‌توان دید.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی از حجت الاسلام محمدتقی سبحانی است که در ادامه می‌خوانید؛

یکی از نویسندگان محترم، اخیراً نوشته‌اند که «اگر بتوان برای روشنفکری دینی، تباری شناسنامه‌دار در تاریخ مسلمانان یافت، به گمان من عرفان و تصوف است»؛ و افزوده‌اند: «اگر عطار و سنایی و مولوی و محیی‌الدین را از روشنفکران دینی بگیرند، گویی جوانکی بی‌پناه را در سنگستان تنهایی رها کرده‌اند».

این نوشته البته برای افشای نادرستی همایش تصوف به رشته تحریر در آمده و گویا می‌خواهند بانیان همایش را به اهمیت کار صوفیان و لزوم تبعیت روشنفکران از آنان آگاه سازند و فقیهان را هشدار دهند که در دنیای جدید، راهی جز پیوستن به ائتلاف صوفیان و روشنفکران ندارند و تا دیر نشده است، برای نجات خود و دینداری، باید به اردوگاه آنان پناه آورند!

این نوشته سخت مایه شگفتی است و نشان می‌دهد که جریان‌شناسی و علم پژوهی تاریخی در بین ما هنوز هم رنجور و مظلوم است و افراد گمان می‌کنند که به دلخواه خود می‌توانند بر تاریخ فرمان برانند و سرنوشت گذشته را با خیال آتیه‌خواه خود قلم بزنند:

۱- خوشبختانه نخستین اقدام علمی در باب تصوف و پژوهی انتقادی با «همایش ملی تصوف؛ شاخصه و نقدها» شکل گرفت و با پیگیری مستمر برنامه‌های پژوهشی آن در آینده نزدیک، ادبیات علمی مناسبی در این باب تولید خواهد شد و امید است که از آن پس، بازار آشفته داور و سوغیرانه و برداشت‌های ساده‌انگارانه، جای خود را به دیدگاه‌های دقیق و واقع‌بینانه بدهد.

۲- این که روشنفکری و یا روشنفکری دینی تا چه اندازه به تصوف تَسَبُّب می‌برد، را در دو بخش توصیفی و تجویزی می‌توان مطالعه کرد. این دو بخش را به اختصار باز می‌نمایم و امیدوارم که در پژوهش‌های آینده، این موضوع به صورت مستند و روشمند، مورد بررسی قرار گیرد.

۳- میان تصوف- به عنوان یک منظومه فکری و عملی- با روشنفکری دینی- در بعد فکری و رفتاری- از جهات بسیار ناهمسوئی وجود داشته است:

از منظر تاریخی چنین تَسَبُّبی را نمی‌توان نشان داد و پایه‌گذاران روشنفکری دینی هم چنین «شجره‌نامه‌ای» را نپذیرفته‌اند و بلکه غالباً به انکار و برائت پرداخته‌اند. این که تَسَبُّب نخشب و بازرگان و سحابی و سامی و پیمان و شریعتی را به ادهم و بایزید و عطار و حلاج برسانیم، هم زور علمی می‌خواهد و هم بار حقوقی دارد.

در «گفتمان» و «ترمینولوژی» این دو گروه نیز نسبتی وجود ندارد. دالّ‌های مرکزی و کلیدواژه‌هایی همچون عزلت و چله نشینی، ذکر و فکر، مرشد و مرید، سالک و واصل، خلسه و وجد، محو و صحو، فقر اختیاری و فنا در ذات و صفات و ... چه ارتباطی با دموکراسی، پیشرفت، رنسانس اسلامی، حقوق زنان، استعمارستیزی، علم‌گرایی، عقل‌ورزی، عدالت‌خواهی، آزادی‌های اجتماعی، جهاد، هجرت، شهادت، مدیریت علمی، و برنامه‌های توسعه و ... دارد؟!

در خصوص «آرمان‌ها» و «ابزارها» نیز میان این دو جریان همپوشی روشنی نیست.

در حالی که صوفیان در پی فنای نفس در حق محض بوده‌اند؛ و ظلمت عالم را به دلیل دوری از لاهوت و ملکوت می دیدند و راه رستگاری را در درون و آزادی روح از تن و دنیای دون می دانستند، روشنفکران دینی به دنبال ساختن دنیای بهتر برای زیستن و برون رفت از انحطاط و عقب‌ماندگی بودند و راه رهائی را در مبارزه با فقر و فساد و خرافه‌ها و نابخردی می جستند.

شاید به دلیل همین فاصله عمیق تصوف و روشنفکری است که در سنت روشنفکر دینی معاصر- جز کسانی چون عبدالکریم سروش به دلائلی که بازخواهم گفت- از میراث تصوف بهره‌ای نبردند و از انتساب خود به این جریان پرهیز کردند.

۴- در دهه های اخیر از سه جهت میان روشنفکری دینی با تصوف سنتی، نوعی «خویشاوندی سببی» برقرار شده است:

اولا، روشنفکری دینی پس از انقلاب به نقد دین و فقاقت و حکومت اسلامی روی آورده و دین شخصی، نسبی‌گرایی، معنویت‌خواهی سکولار را به عنوان سریل‌های عبور از شریعت، الهیات، منابع وحیانی و نظام مرجعیت و روحانیت قرار داده است. در این فضا، بی گمان میراث صوفیانه می توانست دست‌مایه خوبی برای فروشکستن حرمت‌های شرعی و عرف‌های اجتماعی و گذشتن از قواعد فهم دینی و ضوابط زیست مومنانه باشد. آری، شریعت‌گریزی، تاویل‌گرایی، خردناباوری، درون‌گرایی و شطح‌پروری بهترین دستاویز روشنفکران دینی برای جذب جوانان سرگردان و بی‌پناه عصر پسانقلاب بود و کسی چون سروش به خوبی در این میدان، همه ظرفیت و توان را به کار زد و دین را به وادی دل، معرفت دینی را به دامن قبض و بسط، و وحی را به رویای رسولان [صوفیان] حواله داد.

ثانیا، آویزه دیگر روشنفکری در دو دهه گذشته، رواداری مطلق و رهائی از تقید و تعبد با چاشنی خوش باشی، بی‌خیالی و داوری‌های ذوقی بوده است که این کار تا حدودی از منطق ابن‌الوقت، و آداب قلندری و ملامتی ساخته است و با شعر و شورمندی و شیرین‌پردازی هم به جان مخاطب می‌نشیند.

ثالثا، تجربه نشان داده است که جامعه شیعی و انسان ایرانی را از معنویت، اخلاق درون‌گرا، و مناسک و شعائر نمی توان جدا ساخت. تصوف، تجربه بدیل و مناسبی برای پر کردن این خلأ و بهانه مناسبی است تا این طفل را از سینه آداب فقهی، اخلاق شرعی و مراسم مذهبی و سنتی، به دامن مجالس ذکر و سماع کشاند و جان تشنه آنان را به مولوی‌خوانی و حافظ‌سرایی سیراب ساخت. این ها چیزهائی است که با عناصر اندیشه مدرن و پسامدرن هم‌آوانی دارد و کار روشنفکران را با دینداری به چالش نمی کشاند.

۵- از این زاویه، هم‌آوانی و هم‌روی برخی روشنفکران و صوفیان قابل درک است و این پیوند، بی‌گمان فرزندی را به بار آورده که نمونه آن را در بین دانشگاہیان و حوزویان به روشنی می توان دید. البته تصوف در طول تاریخ، فرزندان مشروع و نامشروعی را به بارآورده و با غلوگرایی و شیطان‌پرستی، سلفی‌گری و شیعه‌ستیزی، باب‌سازی و بهائی‌پروری و ده‌ها مسلک و مکتب گره خورده و این یکی هم بعید نیست که ریشه بگیرد و نتیجه دهد. به ویژه در عصر خرد خرد شده فرامردن و در دنیای دینواره‌های نو و گرایش به دین‌های خصوصی و دست‌ساز، برآمدن چنین مولود ناموزونی اصلا دور از انتظار نیست.

۶- بنده بی‌آن که بخواهم در مورد زوایای این پروژه نوپا سخن بگویم و از روائی یا ناروائی آن بحث کنم، دو نکته را پیش‌بینی می کنم :

اولا) این حرکت، هم به انحطاط و انزوای پروژه روشنفکری دینی می انجامد و هم تصوف را از میراث معنوی خود تهی می سازد و «خنثای مشکله» ای بر دست صاحبان آن می‌گذارد که به درد هیچ یک از طرفین نمی خورد، مگر آن که صوفیان از جلب مریدان دل‌داده وامانده و به روشنفکران بوالفضول دل‌خوش باشند و روشنفکران نیز به پایان خویش رسیده و نومید از اصلاح‌گری و جامعه‌سازی، بخواهند دمی در خلسه و خیال بیاسایند و روح ناآرام خویش را با شعر و شور و یا ساز و نوائی تسکین دهند.

ثانیا) این پروژه اگر هیچ نتیجه ای نداشته باشد، برای جداسازی نسل جوان از زیر بیرق دین و فقاقت و سپردن آنها به دست تندباد فرقه‌های معنویت‌زده و یا گروه‌های سرخورده اجتماعی و سیاسی سخت کارساز است. به گمانم از هیچ راه دیگری نمی توان دانشجویان دل‌زده از انقلاب و ناامید از اوضاع را به حلقه‌های

صوفیانه و از آن‌جا به دکان‌های چند دهنه‌ای که هر روز بر شمارش افزوده می شود، تحویل داد.

برای این دو پیش‌بینی بالا هم می توان دلائل نظری اقامه کرد و هم به شواهد بسیاری که در طول سال‌های اخیر توسط پژوهشگران گردآوری شده، استناد نمود. اگر فرصت بود، این بخش را هم تقدیم ارباب نظر و عمل خواهیم کرد.